

و قسم به روز در آن هنگام که آفتاب
برآید و همه جا را فرار گیرد...

CLICK OR SCAN



نشریه دانشجویی ضحی از شماره
هفتم با فرم جدید منتشر می شود؛
از شما درخواست می گردد جهت
ارائه پیشنهاد و انتقاد و همچنین
شرکت در هیئت تحریریه، با آیدی
زیر در تلگرام در ارتباط باشید:
@Hadi_paydar78

FOLLOW US @Zoha_Mag

Captain Fantastic بی سوژگی در جهان اعتراضی

کاپیتان خارق العاده (انگلیسی: Captain Fantastic) فیلمی در ژانر کمدی-درام به نویسندگی و کارگردانی مت راس است که در سال ۲۰۱۶ به نمایش درآمد. فیلم روایتگر حالات و کیفیات زندگی خانواده‌ای با عقاید خاص فکری و فلسفی است که به ناچار، بعد از یک دهه زیستن در انزوا، میان جنگل‌های شمال غربی اقیانوس آرام، به محیط اجتماع بازمی‌گردند....

ایده در نگاه اول بسیار جذاب می‌نماید. همه‌ما دست کم یک بار در زندگی‌مان رویای فرار از زندگی عادی و روزمره و پناه‌بردن به جایی دنج حتی‌الامکان جنگلی دورافتاده را در ذهن‌هایمان پرورانده‌ایم. جایی که نه خبری از قالب‌بندی‌های مرسوم شغلی و تحصیلی است و نه کسی گرفتار بروکراسی‌های حکومت و محدودیت‌های قانون می‌شود.

حال، در روایت قصه‌ی ما، زوجی جوان واقعا این رویا را عملی کرده‌اند و پس از گذشت سالها خانواده‌ای پرجمعیت در دل جنگل تشکیل داده‌اند.

ما بمتابه انسان، این فرم از زندگی را در زیست‌جهان‌های ذهنی‌مان تجربه کرده‌ایم و کمابیش از مزیت‌ها و چالش‌های پیش روی آن آگاهیم. قاعدتا از فیلم توقعی بیش از مقایسه دو دنیای متفاوت یعنی زندگی مدرن در مقابل زندگی به‌روش بدوی در جنگل داریم؛ اما در کمال تعجب، این اثر پا فراتر از اینها نمی‌گذارد و حتی در نشان دادن تقاطع و تباین این دو شیوه زندگی لکت دارد.

بهتر است همراه با خط زمانی فیلم جلو برویم؛ خانواده‌ای با شش فرزند قد و نیم قد که طی یک سنت دیرینه به صورت جمعی به شکار حیوانی می‌پردازند، از همین جا استنباط می‌شود که فیلمساز در صدد بازگشت به سنت‌هاست؛ همانگونه که ظاهر زندگی آنان دلالت بر فرار از مدرنیته و مظاهر آن دارد، گویی در شیوه و مسلک و آداب زندگانی‌شان، پیرو همان ارزش‌های دیرینه و رسوب‌شده انسانی‌اند.

با فیلم همراه می‌شویم و با خانواده بن سمپات می‌گردیم، قرار است آداب باستانی و فراموش‌شده نسل بشر را به‌یاد بیاوریم و همراه با بن و فرزندانش، سبک جدید زندگی را تمرین کنیم؛ اما هرچه در داستان جلوتر می‌رویم....

(ادامه در صفحه‌ی ۳)

فصلنامه سیاسی مذهبی اجتماعی ضحی

شماره هفتم | اردیبهشت ۱۴۰۲

دانشگاه علوم پزشکی تبریز

صاحب امتیاز:

علی اسدی جلودار

مدیر مسئول و سردبیر:

هادی پایدار

نویسندگان این شماره:

هادی پایدار، علی اسدی جلودار،

امیر ابراهیمی

طراحی و صفحه آرایی:

ضحی گراف (۰۹۱۴۹۵۴۳۱۵۵)

با تشکر ویژه از:

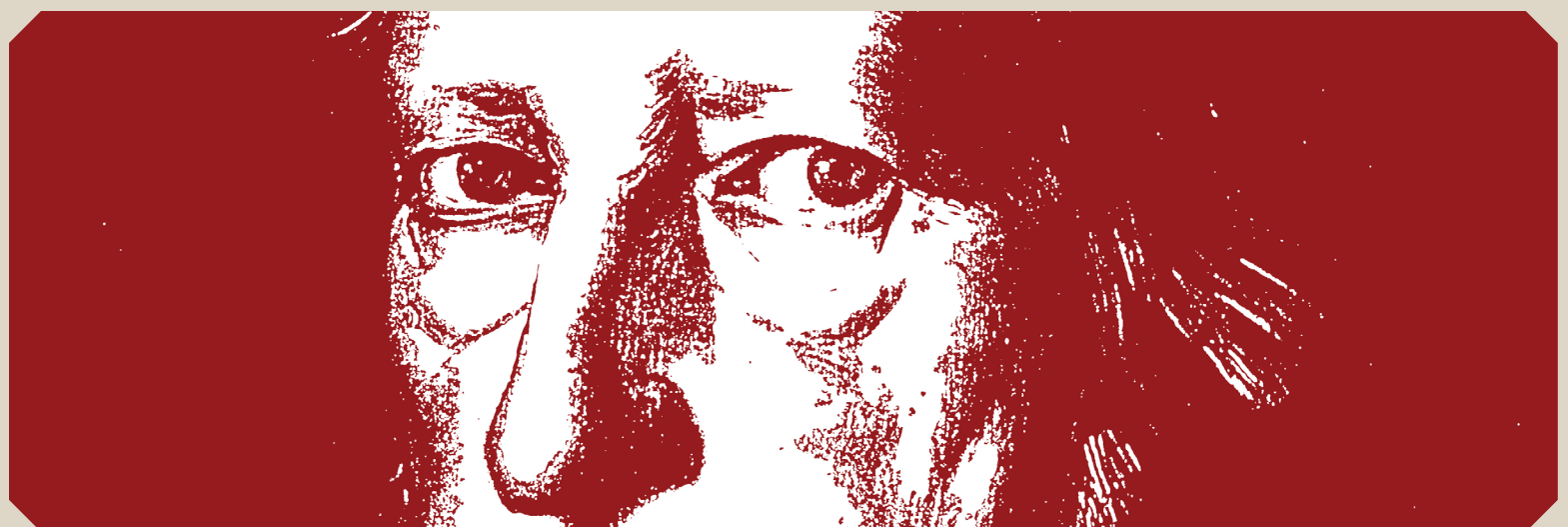
کارشناس نشریات دانشگاه

علوم پزشکی تبریز، جناب آقای پارسایی

در باب آزادی...

واقعیت این است که برپا کردن بنای سعادت خواست همه ی انسان هاست منتهی این بر پا کردن بنای سعادت با عملیات جمع تفريق لذت ها و دردها (برای این که نفع جامعه به عنوان یکی از عام ترین سخنان است که در متون اخلاقی عنوان می شود و امری بسیار کلیشه ای تلقی می شود) به نظر بسیار ایده آلیستی میاید! در این مقاله سعی بر این است که درباره آزادی به دیدگاه های مشترک و تفاهم آمیز برسیم. البته که همانستی اندیشه و شهود کلید تفاهم است.

از نظر هگل آزادی مفهوم محوری تاریخ بشری است؛ جوهری روح عالم تلاش برای واقعیت بخشیدن به آزادی در تاریخ است. پرسش اصلی هگل این است که چگونه انسان در جهانی که توسط قوانین ضروری اداره می‌گردد آزاد باشد. نظر هگل این است که ... (ادامه در صفحه‌ی ۲)



شاید تا به حال برایتان سوالی پیش آمده باشد که چرا اقتصاد ایران در مسیر نزولی به سیر می برد یا به طریقی دیگر حتی اگر کمی دغدغه مند باشید برایتان سوال پیش بیاید که اساسا ساختار اقتصاد ایران چگونه است و با چه ساز و کاری کار میکنند؟ در این مقاله قصد داریم تا حد امکان، ساختار اقتصادی ایران و مشکلات عینی این ساختار و از همه مهمتر نقد این ساختار را انجام دهیم.

در تابستان ۱۴۰۰ بود که پرزیدنت رئیسی صحبت از تصمیمات سخت در اقتصاد ایران... (ادامه در صفحه‌ی ۳)

ایران در کمای اقتصادی



علی اسدی جلودار
پزشکی ورودی ۹۷

در باب آزادی...

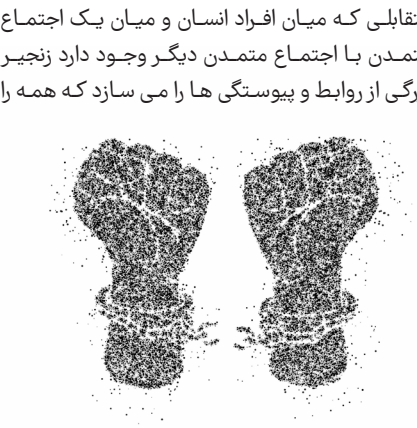
(ادامه از صفحه‌ی اول)

نظر هگل این است که عوامل اصلی تاریخ، افراد نیستند بلکه روح این یا آن ملت است. روح یک ملت است که قوانین و رسوم آن ها را می سازد و فرد در این جریان ناتوان است. به طور کلی از دیدگاه هگل فرد چندان هستی مند نیست(بیشتر جمع را در نظر دارد). آزادی یعنی امکان سر پیچی از جبر حاکم و گریز از زنجیر علیت که جهان را و جان را می آفریند و به حرکت در می آورد و به نظم می کشد و اداره می کند. نبود آزادی در انسان اراده را از وی سلب می کند. دنباله این اتفاق سلب مسئولیت از انسان است که بدین ترتیب تمام ارزش‌های انسانی تحقیر می یابد و یا حداقل باعث ایجاد خلل در آگاهی انسان می گردد. در واقع با این که کلمات فوق سعی در ارائه تعریفی از آزادی داشته اند اما به هر حال مفهوم آزادی بالذات نا پوشیده نیست و باید دقیق تر بررسی شود.

وظیفه درک این مسئله نه از طریق خواندن مجلات و مقالات بلکه از طریق ناخودآگاه جمعی در یک جامعه سنجیده می شود؛ هرچند که برداشت غلطی باشد! اما به هر حال معضلاتی در جامعه باعث فهم غلط از تعریف این واژه می‌شوند؛ یکی از آن ها لذت گرایی مفرط و اپیکوریسم شدید در اخلاق جامعه است؛ مشکلی که جامعه ی ما به شدت گرفتار آن شده است! چیزی که جامعه امروز ما می خواهد آزادی با کائنکتست آمریکایی است؛ آزادی برای شکم و نه آزادی برای فکر. نمونه‌ی چیزی که در اتحادیه های کارگری میبینیم مثلا تهدید به انقلاب توسط اتحادیه اما نه برای زیادی و طاقت‌فرسا بودن کار، بلکه برای بسته بودن میخانه‌ها.(ویل دورانت) مثال ویل دورانت در نشان



دادن آزادی آمریکایی با جایگزین کردن شراب به جای زندگی ، دلیل متقن بر این مدعاست که انسان امروزی بیشتر به دنبال لذت است تا آزادی. حکومت ها، دولت ها و قوانین نیز از جمله مسائلی هستند که با ذات آزادی در تضاد به نظر می‌رسند. در ابتدا به نظر جمعی از فلاسفه در مورد حکومت‌ها می‌پردازیم. توماس پین از بنیان گذاران ایده آل گرای ایالات متحده آمریکا می‌گوید: قسمت اعظم نظم و ترتیب موجود میان افراد بشر از حکومت به دست نمی آید ریشه آن در اصول اجتماع و تشکیلات طبیعی مردم است. این اصول و تشکیلات پیش از حکومت وجود داشت و اگر هم روزی حکومت رسماً ملغی شود، باز بر جای خواهد ماند؛ وابستگی و منافع متقابلی که میان افراد انسان و میان یک اجتماع متمدن با اجتماع متمدن دیگر وجود دارد زنجیر بزرگی از روابط و پیوستگی ها را می سازد که همه را



به هم می بندد و نگاه می دارد... خلاصه آنکه تمام آن چیزی که به حکومتها نسبت داده میشود ساخته و پرداخته خود اجتماع است. روسو دولت را شر میدانست و منکر آن بود! همچنین باور داشت که قانون همیشه به نفع داراییان و ضرر ناداران بوده است. و جفرسن می‌گفت که بهترین حکومت آن است که کمتر حکومت کند. یا مثلا گودوین مطمئن بود که طبیعت انسانی با فضیلت فطری خود می تواند بی کمک قانون نظم را نگاه دارد؛ اگر همه قوانین ملغی شوند، عقل و خوی و خلق انسانی به نحو بی‌سابقه و بی مانند می شکفت. هرچند گودوین در نظر خود تجدید کرد. آنچه گفت آنجا که دولت تمام شود، انسانیت آغاز می‌شود. پرودن نوشت که جامعه وقتی در کمال



امیر ابراهیمی
پزشکی ورودی ۹۷

(ادامه از صفحه‌ی اول)

در تابستان ۱۴۰۰ بود که پرزیدنت رئیسی صحبت از تصمیمات سخت در اقتصاد ایران باز کردند و حتی کانال های مطبوعاتی خبری حامی دولت از کلیدواژه ای به نام جراحی اقتصادی استفاده کردند، اما الان که حدود دو سال از عمر این دولت می گذرد بنظر می رسد این بیمار بد حال از جراحی اقتصادی جان سالم به در نبرده و به کما رفته است. اما هدف ما در این مطلب نه نقد دولت فعلی یا حتی جهت گیری سیاسی بلکه نقد ساختار اقتصادی دویپهلوی ایران می باشد. شاید بهتر باشد قبل از ورود به نقد این ساختار، ابتدا یک دید کلی از اقتصاد های دنیا داشته باشیم؛ شاید بتوان به زبان ساده(و نه تخصصی) اقتصاد جهان رو به دو دسته کلی نظریه اقتصادی باز و نظریه اقتصادی کنترلی تقسیم بندی کرد. اقتصاد باز که در راس آن لیبرال ها حضور دارند معتقد به عدم دستکاری در مسیر طبیعی اقتصاد و معتقد به احترام به بازار آزاد و تعیین قیمت ها در سطوح عرضه و تقاضا می‌باشد اما اقتصاد کنترلی سیستم هایی را شامل می شود که هر کدام به دنبال ادله ای خاص، خواستار نظارت و دخالت در تعیین قیمت ها می باشد و اقتصاد مقاومتی را نیز می توان در این جرگه قرار داد.

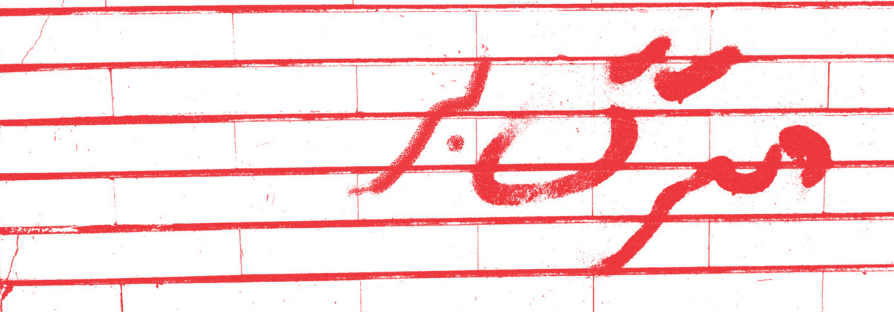
اما ما وقتی به ساختار کلان اقتصادی ایران می‌نگریم شاید خیلی سخت باشد که بتوان ایران را در یکی از این دو گروه به راحتی قرار داد؛ چون ما نه در حرف مسئولان بلکه به صورت گذشته نگر هروقت در عمل نگاه می‌کنیم می بینیم هم سیاست های اقتصادی آزاد انجام میشده و هم سیاست های کنترلی اقتصاد مقاومتی که به همین دلیل به جرئت می توان نام این اقتصاد را اقتصاد



هادی پایدار
پزشکی ورودی ۹۷

(ادامه از صفحه‌ی اول)

هرچه در داستان جلوتر می‌رویم، کش‌ها و اتفاقات بیشتر



انحصارگر سرمایه دار یا به تعبیری دقیق تر اقتصاد سرمایه داری رانتی دولتی نامید؛ چرا که سیاست گذاری اقتصاد ما براساس اقتصاد آزاد می باشد ولی در عمل ما به کرات دیدیم دولت ها همیشه سعی در کنترل بازار به نفع خود داشتند که باعث تشکیل رانت دولتی که از قضا به نفع قشر سیاسی خاصی نیز نبوده است، شده است و از طرفی هروقت دیگر دولت ها توانایی کنترل بازار را نداشتند یکدفعه از سر اجبار یا از سر تسلیم یاد بازار آزاد افتاده و قیمت ها را دوباره به نرخ آزاد تغییر می‌دهند، همانطور که ما این را در قیمت گذاری های بنزین یا جهش های هرچند مدت یک بار دلار می بینیم.

سوال اصلی از اینجا آغاز می شود که این نوع مدیریت اقتصادی چه زبانی دارد؟ شاید اصلی ترین مشکل



اینگونه اقتصاد یک بام و دو هوا را ما عدم امکان انجام سیاست گذاری بلند مدت بگذاریم و بازهم اگر گذشته نگر نگاه کنیم می بینیم هیچ وقت دولت ها به سندها و سیاست گذاری اقتصادی خود دست نیافتند که با توجه به این، موضوع غیر قابل درکی نمی باشد و شاید دومین مشکل این نوع اقتصاد را عدم امکان اصلاح به موقع نقص ها به دلیل عدم شفافیت در داده ها و عدم آشکارسازی نقص ها می‌توان نامید و مثال خوب این مورد عین یک بیمار سرطانیست که سال ها رژیم غذایی درستی نداشته و غربالگری هم نشده است و الان به پزشک مراجعه می کند و انتظار درمان دارد. این شرح حال اقتصاد ایران می باشد و نزدیک ترین فکت ماجرای بنزین ۹۸ را می توان نام برد.

شاید در آخر بتوان گفت راهکار اقتصاد ایران مسیریست که در اولین پیچ از راه شفافیت می گذرد و این بار انتخاب سخت، تعیین ساختار درست اقتصاد ایران و اقتدا به آن ساختار می باشد. امیدواریم دولت هر مسیری را انتخاب می کند به شفافیت داده احترام بگذارد که متأسفانه در چند ماه اخیر دولت هنوز داده های توری را نیز منتشر نمی کرده که این باز هم مهر تاییدی بر این مسیر غلط می باشد. و اما به عنوان نکته پایانی شاید بهتر است بدانیم که ایران یک درصد جمعیت جهان را داراست ولی ۰.۲۴ نرخ تجارت جهانی را دارد که آن هم اکثرا مربوط به نفت خام می باشد! تا حد امکان سعی کردیم در این مقاله دیدی گذرا و کلی از وضعیت به زعم بنده غیر ساختار مند اقتصاد ایران را برای شما شرح دهیم و تا حد امکان وارد جزئیات نشدیم تا اصل موضوع مغفول نماند، امیدواریم هرچه سریعتر ایران از این وضعیت ظاهرا فلج کننده خارج شود و سیاست مبتنی بر علم پیشی بگیرد.

ماحصل عقاید مت راس (شخصی که گویا از نظام امپریالیستی مصرف‌زده و فاسد پستوه آمده‌است)

به نظر می‌آید نه ارزش‌های اصیل گذشتگان. اینجاست که مخاطب آگاه، زود متوجه می‌شود که دستورات تحمیل‌شده‌ای از طرف پدر خانواده بر فرزندان اعمال می‌شود که نتیجه تفکر او و همسر دچار بیماری روانی‌اش است. فرزندان به ظاهر چنان ربات‌هایی وظایف محوله اعم از تمرین‌های طاقت‌فرسای روزانه، صخره‌نوردی های عجیب، مطالعه رمان‌های تعیین‌شده و تکمیل سیاه‌مشق‌های پدر معلمشان را به بهترین وجه ممکن انجام می‌دهند تا اینکه در یکی از همین ورزش‌های سخت، پسر نوجوان خانواده یعنی Relian دچار آسیب از ناحیه دست می‌شود که مقدمه‌ای می‌شود بر ساز مخالف‌زدن او در خانواده‌ای به شدت یکپارچه و متحد.(نمود ظاهری همین استعاره در چند سکانس قبلی و بهنگام





شد و در مدت تنها چند روز!!! به تمام دغدغه‌های اجتماعی بشر تسری پیدا کرد.

عده‌ای از معترضان فقط معترض بودند، وقتی از آنها دلیل اعتراضشان را می‌پرسیدی، طیف گسترده‌ای از نیازهای ابتدایی حیوانات تا رویاهای دست‌نیافته مرتاض‌های هندی را بیان می‌داشتند.

تعجب نکنید؛ آنها چنین خواسته‌هایی دارند:

رسیدن به حد نهایی آزادی اعم از اجازه به توهین، تخریب و کشتار سراسری، بازگشت به سلطنت و نظام موروثی خودکامه و فرار از دیکتاتوری و رسیدن به دموکراسی خالص، بازگشت صلح و آرامش به نهاد خانواده و به رسمیت شناختن هم‌جنس‌گرایی، خطاب کردن طرف روبرو به هیز و هرزه و عریان کردن خود به عنوان اصلی‌ترین خواسته، بازآفرینی اقتدار شاهنشاهی در منطقه و محکوم کردن حضور نظامی ایران در جنگ‌های نیابتی، دستیابی به اقتصاد آزاد و اشتباه‌نامیدن سیاست‌های اقتصاد نئولیبرالی دولت، ناله و فغان از غیرت ازدست رفته مردان ایرانی و بناکردن رابطه‌های جنسی جدیدالتاسیس، ادعای پی‌ریزی انقلاب اسلامی ایران توسط دولت ایالات متحده و مغموم بودن از برده‌ی چین و روسیه‌شدن و قهر با آمریکا، سردادن شعار «ایران را پس می‌گیریم» و پیروی از فرقه‌ای با سابقه کشتار هفده‌هزار ایرانی، خشم از عدم شایسته‌سالاری در بدنه حکومتی کشور و انتخاب خواننده، بازیکن فوتبالی، بازیگر طنز و بیکاران وابسته به مادر به عنوان رهبران انقلاب.

سیل عظیم بی‌سوژگی در اعتراضات اخیر، باعث استیلای جنبش‌های زرد و سطحی بر کنش‌های اجتماعی اصولی در ایران شد و مطالبه‌های حقیقی را به حاشیه کشاند. مدت‌ها باید زمان بگذرد تا شعبان‌بی‌مخ‌ها دست از سر این مردم بردارند و خیرخواهان جامعه با تشکیل هسته‌های اعتراض نخبگانی به این آتارشیسم عجیب و غریب پایان دهند و مثل خانواده بن دچار مغالطه‌های بچه‌گانه نشوند.

از اندیشه که با ادبیات حسی قابل بیان است، چنگ بیندازد.

همین تصنعی‌بودن دیالوگ‌های فلسفی در فیلم زبان دیگری دارد و آن، پریشانی وحشتناک در ارائه به اصطلاح مانیفست سیاسی-اجتماعی فیلمساز است.

به نظر می‌آید این خانواده مخالف مصرف‌گرایی لیبرالیسمی حاکم بر دنیای غرب هستند. نمود آن در صحنه‌ی برخورد بچه‌ها با افراد چاق جامعه شهری ظهور می‌یابد. مشخصاً این صحنه به خوبی ساخته و پرداخته نشده و ما صرفاً با چند دیالوگ، تعجب کودکان را از این صحنه می‌بینیم. شاید با من هم‌نظر باشید که وقتی کودکان با دنیا مواجه می‌شوند نباید این‌قدر بی‌روح و خنثی اکت ارائه دهند، حداقل کاش کارگردان به آن‌ها تاکید می‌کرد که کمی ذوق احساسی بیشتری به خرج می‌دادند و دست کم اگر به‌وجد نمی‌آیند، آن شکوه و عظمت را با اکراره نظاره می‌کردند؛ یا لاقلاً چند صحنه بیشتر و خلاق‌تر، خلا کمیتی موجود را رفع می‌کرد.

بگذریم؛ آنها رادیکالند و در مبارزه با کلیشه‌های موجود هستند؛ حال آنکه سوژه‌شان در مبارزه، مبهم است؛ همانگونه که بالاتر گفتیم بن به ظاهر طرفدار سنت است اما بیشترین گستاخی اخلاقی را خود او مرتکب می‌شود، صحنه‌ی تهوع آور خروج او از اتوبوس که حتی با تذکر فرزندش مواجه می‌شود، نقطه اوج همین بی‌حیایی است. فیلمساز نه یک آتارشیست حقیقی بلکه صرفاً ذوق‌زده از ایده‌های سیاسی نوآم چامسکی است. عدم فهم حقیقی نظریات او، حضورش در فیلم را دکوراتیو کرده، درست مثل جشن تولد.

پایان‌بندی فیلم بسیار مضحک است؛ کارگردان واضحاً دچار مغالطه‌ی حد وسط (middle ground) شده‌است. در چنین مغالطه‌ای افراد گمان می‌کنند انتخاب مسیری بین دو ایده‌ی کاملاً متقابل لزوماً بهترین مسیر است. او بین زندگی بدوی جنگلی و زندگی شهری متمدن، زندگی نیمه روستایی جنگلی را برمی‌گزیند تا به اصطلاح نه سیخ بسوزد نه کباب؟ حد غایی راه حل فیلسماز، تزلزل

بن از آرمان‌های به ظاهر خدشه‌ناپذیرش و نمایش روی بازی از او نسبت به زندگی مصرف‌گرایی امروزی است. همین قدر راحت و همین قدر تحقیرآمیز.

پلی می‌زنیم از تحلیل فیلم به وقایع اخیر صحنه‌ی اجتماعی ایران. اتفاقاتی که با جنبش‌های آزادی‌خواهانه شروع



موسیقی جمعی آنها مشهود بود.)

سوال اینجاست که چرا او ساز مخالف زد و نقطه کور برنامه‌ای شد که ردخور نداشت؟ سوال مهم تر اینکه چرا بقیه فرزندان به این حد در راستای اهداف پدر حرکت می‌کنند؟

بدیهی است ضعف اصلی فرم فیلم اینجا نمایان می‌شود و آن نپرداختن به کاراکترها بعنوان شخصیت‌های مستقل و فردیت‌هایی انسانی است که اتفاقاً فهم درون‌مایه ذهنی و احساسی آنها به‌شدت برای ما که کم‌کم علاقمند به زندگی آنان شده‌ایم، مهم و حیاتی است و بدون آن، درک روایت‌های بعدی و چالش‌های پیش روی پدر و فرزندانش ابتر می‌ماند. آخر چرا بچه‌ها با این حجم از مطالعه کتاب‌های سنگین بشری، سعی در طغیان و خروج از این نظم برنامه‌ریزی‌شده ندارند؟ چرا وقتی از خیزش کمونیستی به وجد می‌آیند، زنگارهای خمودی و قناعت زندگی سنتی را از خود نمی‌زدایند و جاده‌های آتارشیستی را فتح نمی‌کنند؟ پدر خانواده با چشم‌پوشی از زرق و برق دنیای مدرن، مطالعه و کشف در حیات وحش و پیروی از مادر طبیعت را پیشه گرفته؛ پس چرا این‌قدر برهنه با فرزندان حرف می‌زند و به آداب خانواده همسرش احترام نمی‌گذارد؟ مگر نه اینکه او منتقد همین ازم‌گسیختگی اخلاقی عصر جدید است یا صرفاً انتقاد او خلاصه به برج‌های سر به فلک کشیده، آلودگی‌ها و غذاهای غیر ارگانیک می‌شود؟ یعنی نقد او به مظاهر تجدد این‌قدر سطحی و دم‌دستی است؟

بدون یک روایت سوژکتیو از مآوقع شهودی شخصیت‌ها، مضماین فلسفی، جامعه‌شناختی و سیاسی مطروحه در فیلم بیشتر به بیانیه‌هایی عریان می‌ماند تا نقطه نظر حقیقی افراد.

از بس گفتیم زبانمان مو درآورد که ما با سینما طرفیم نه خطابه؛ اگر به سخن‌راندن است که قطعاً هزاران خطیب تواناتر از کارگردان می‌توان یافت؛ او باید با زبان تصویر بیافریند، احساس تولید کند، بخنداند و به گریه بیندازد و اگر احیاناً علاقه دارد دل‌مشغولی‌های فلسفی خود را به اشتراک بگذارد، باید در قلمرو حس قدم بردارد و به رشته‌هایی